

محمدرضا هیودی، دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی دانشگاه خوارزمی

در اوآن پیدایش جوامع انسانی به صورت مدنی بر پهنه جغرافیا و به تناسب امکاناتی که یک مکان بر اساس منابع و به شکل کشاورزی و معادن در یک فرایند تاریخی در اختیار بشر قرار می داد؛ و این فرایند نیز تولید، انباشت و مازاد سرمایه را به دنبال داشت؛ باعث ایجاد شکلی از حکومت ها و دولت های اولیه برای مدیریت سیاسی جوامع می شد. بنابراین، این عوامل اهمیت مکان را برای جوامع روشن می کرد. حاکمیت ها نیز به تناسب اهمیت مکان ها، استراتژی های سیاسی جغرافیا محور را برای جلوگیری از تهاجم واحدهای سیاسی رقیب و حفاظت از مکان راهبردی خود، و یا هجوم به مکان های استراتژیک طرف مقابل برای دسترسی به منابع بیشتر، در پیش می گرفتند. از طرفی دیگر تلاش برای دستیابی به مکان های استراتژیک، (خارج از بحث منابع) جهان شمول کردن قدرت حاکمیت سیاسی بود. براین اساس، این شرایط از گذشته شروع شده، و اکنون نیز به پیچیدگی های دوران مدرن دنیای ما رسیده است.

اکنون این پرسش مطرح می شود که مکان استراتژیک تعیین کننده جهان تک قطبی یا چند قطبی آینده در کجا قرار داشته، و تأثیرات ژئوپلیتیکی آن بر حوزه های ژئواستراتژیک تقسیم کننده قدرت ها چگونه خواهد بود؟

جدای از اهمیت استراتژیک مکان های جغرافیایی از دیدگاه سیاسی، نظامی، منابع و تأثیرات اقتصادی آن، حس و ارزش معنوی مکان های جغرافیایی نیز باعث راهبردی بودن می شود. بطوریکه تعلق یک گروه، دسته، اجتماع، گروه قومی و ملی به یک مکان علاوه بر فاقد بودن آن مکان از لحاظ منابع و موقعیت جغرافیایی، باز این عوامل یک مکان جغرافیایی را استراتژیک می کند. زیرا آن مکان جغرافیایی به جوامع مذکور هویت مکانی، حس تعلق و علاقه به مکان و همچنین متفاوت و جدا بودن از دیگران را می دهد. ولی با این حال، موقعیت جغرافیایی و وجود منابع که عینی و ملموس تر هستند، اهمیت مکان را از لحاظ استراتژی های سیاسی جغرافیا محور دو چندان می کند. بنابراین این عوامل و مولفه های جغرافیایی از گذشته تا کنون با شدت و ضعف به تناسب توسعه جوامع مدنی وجود داشته است. اما جوامع مدنی به فراخور توسعه و پیشرفت خود به منابع بیشتر هم احتیاج داشتند که مکان ها و محیط های جغرافیایی دیگر این امکانات را برای آنها فراهم می کردند. همین جوامع مدنی به دنبال جهان شمول کردن خود نیز بودند، که باز مکان های جغرافیایی راهبردی این خواسته ها را بر آورد می کردند.

بنابراین در گذشته اجتماعات محلی، قومی، چند قومی، روستایی، دولت شهرها و نهایتاً امپراتوری ها، و در دوران ما دولت های ملی و چند قومی، این استراتژی های جغرافیایی را دنبال می کردند. اما در دوران کنونی به سبب پیچیدگی ها و بواسطه صنعت و فن آوری های صنعتی و ظهور قدرت های جدید متأثر از این شرایط، استراتژی های سیاسی جغرافیا محور نیز پیچیده تر شده است. این استراتژی های سیاسی جغرافیایی محور هرچند در دوران های گذشته و معاصر و نزدیک به ما تهاجمی بودند، ولی با این حال در دوران کنونی تهاجمی تر نیز شده اند.

این شرایط در طول تاریخ بشریت و بر بستر محیط جغرافیایی توسط قدرت های زمان خود و به کرات بر علیه رقیبان تکرار شده است. اما در دوران نزدیک به ما و بعد از قدرت های سنتی قرن 19 و 20، ایالات متحده به عنوان یک قدرت سطح کروی که تکنولوژی، تولید ناخالص ملی و نیروی کار ماهر برای آن به ارمغان آورده است، در طی چند دهه گذشته و بویژه

اکنون بیشترین سیاست های استراتژیک جغرافیا محور تهاجمی را دنبال کرده است. هم اکنون این استراتژی های سیاسی جغرافیا محور به نقطه اوج خود نزدیک می شود. این استراتژی ها در راستای جهان تک قطبی به رهبری این کشور است. اندیشه و تئوری های این سیاست های استراتژیک نیز طی چند سال اخیر توسط اندیشمندان سیاسی نخبه در درون حاکمیت و همچنین دانشگاهیان این کشور پی گیری و تئوریزه شده است. اجرای این سیاست های راهبردی در طی دو دهه گذشته توسط دولت های این کشور به شیوه های مختلف و تاکتیکی اما بر پایه اصولی ثابت و استراتژیک بوده است.

در نقطه مقابل سیاست های ایالات متحده، کشورهای مخالف جهان تک قطبی و معتقد به دنیای چند قطبی قرار دارند. روسیه، چین، ایران و اتحادیه اروپا بصورت مستقل از طرفدارهای این اندیشه به شمار می روند. اما مکان و جبهه ژئواستراتژیک این تقابل کشور ایران است. ایران در طول تاریخ مکان اتصال شرق و غرب به شمار می رفت و یکی از حلقه های ژئوپلیتیکی امنیت (بهمراه چین، یونان و سپس رم) در زمان باستان بود. این کشور در زمان باستان به علت دارا بودن مولفه های قدرت جهانی در آن زمان، خود از تعیین کننده های حوزه های ژئواستراتژیک دوره های میانی تاریخ و عصر امپراتوری ها بود. از مولفه های ژئوپلیتیکی زیر مجموعه حوزه های ژئواستراتژیک آن زمان می توان مکان تقریباً وسیع سوریه (وسیع نسبت به آن زمان) کنونی که قبایل غسان و حیره در آن قرار داشتند نام برد. این مکان جغرافیایی استراتژیک، جبهه تقابل ایران و یونان و بعدها رم بود. در قسمت شرق نیز همانند همین مکان که اقوام بدوی و بیابانگرد در آن سکونت داشتند، بین ایران و چین قرار داشت.

اما با گذر از دوره های میانی تاریخ و ورود به دوران جدید، نقش این حوزه های ژئواستراتژیک کلاسیک و مناطق ژئوپلیتیکی زیرمجموعه آن نیز تغییر کرد. در این دوران جدید، قدرت های (ایران، چین، رم) کلاسیک تعیین کننده حوزه های ژئواستراتژیک دوره تاریخی میانه، افول کرده و خود نقش مکان های ژئوپلیتیکی را پیدا کردند و از لحاظ برد ژئواستراتژیک جهانی به حاشیه رفتند. اما نقش ژئوپلیتیکی (پایین تر از حوزه ژئواستراتژیک) تحمیل شده به ایران به دلیل انقباض سرزمینی و به واسطه از دست دادن بدنه سرزمینی (ابتدا حمله اعراب مسلمان، سپس هجوم اقوام بیابانگرد آسیایی، و در دوران نزدیک به ما رقابت روس و بریتانیا) ژئواستراتژیک باستانی خود، تاکنون حفظ شده است. ولی چین و اکنون ایتالیا در قالب اتحادیه اروپا، به سمت نقش قدرت های تعیین کننده پیش رفته اند. این درحالی است که، مکان ژئوپلیتیکی تضعیف شده که از گذشته تاکنون به ایران به ارث رسیده، همچنان سرزمین، هویت، امنیت و استقلال آن را تهدید می کند، و این کشور را در حوزه رقابت قدرت های جهانی که خواهان دنیای تک قطبی و یا چند قطبی هستند قرار داده است. به همین دلیل این کشور (ایران) به طور متناوب به جز دوره های کوتاه، در بحران های سیاسی و ژئوپلیتیکی شکننده قرار داشته است. اما چرا و چگونه؟

ایران کشوری دارای موقعیت منحصر بفرد جغرافیایی، منابع انرژی و معدنی فراوان، نقطه اتصال شرق و غرب، نقطه اتصال تجارت دریایی به خشکی، دارای موقعیت حمل و نقل خشکی بواسطه راه ابرایشم و مهمتر از آن مکان گلوگاهی ژئوپلیتیک امنیت برای غرب و شرق در دوران جدید است، که سقوط آن خفگی ژئواستراتژیک برای قدرت های رو به رشد آسیایی است، و در نقطه مقابل حفظ آن در محور شرقی چالش امنیتی را برای غرب به دنبال خواهد داشت. همین عوامل آن را برای قدرت های جهانی جذاب کرده است. یکی از این قدرت های جهانی ایالات متحده است. این کشور ایران را تحت فشار ژئواستراتژیک قرار داده است. اما ایران به دلیل عدم قدرتی که برد جهانی و تعیین کننده داشته باشد نمی تواند از منافع ملی خود در برابر ایالات متحده دفاع کند، و چون در استراتژی کشورهای طرفدار چند قطبی قرار دارد به میدان رقابت تبدیل شده است. در بحث مسائل هسته ای و فعالیت های ایران در منطقه، اصولاً ایالات متحده تهدید ایران را احساس می کند ولی این تهدیدها برای او تاکتیکی است و تنها برد منطقه ای برای آن دارد و استراتژیک نیست. در برد ایدئولوژی نیز ایران محدود به منطقه خود است و خطر ایدئولوژیکی فراگیر برای امریکا ندارد، چون در واقع ایالات متحده و حاکمیت سیاسی آن ایدئولوگ نیستند. بنابراین ایران تنها یک حوزه سیاسی است که از لحاظ سیاست های استراتژیک جغرافیا محور برای ایالات متحده دارای اهمیت است؛ چون دروازه ای جغرافیایی برای شکست محور طرفدار

جهان چند قطبی است. پس آمریکا به دنبال دستیابی به جغرافیای سرزمینی ایران است. به همین دلیل بحران های سیاسی که ایالات متحده به عناوین مختلف برای ایران ایجاد کرده است در حقیقت پوششی برای رسیدن به سیاست های ژئواستراتژیک خود در قبال این کشور است. این مسئله خسارات جبران ناپذیر بر منافع ملی ایران بخصوص در بعد سیاسی و اقتصادی در زمان کنونی وارد کرده است. در واقع شکست ایران از ایالات متحده در نهایت شکست طرفداران جهان چند قطبی را در پی خواهد داشت. به همین دلایل اگر کشورهای طرفدار جهان چند قطبی خواهان موفقیت در این زمینه هستند، به طور حتم باید به نحوی خسارت های سیاسی و اقتصادی ایران را بصورت یک مکانیزم مشخص جبران کنند. در غیر این صورت حاکمیت سیاسی ایران باید خارج از ایدئولوژی که دارد، و بر اساس یک استراتژی واقع گرایانه سیاسی جلوی به هدر رفتن منابع و منافع ملی را بگیرد. بنابراین باید با ایالات متحده (هرچند به دلایل حیثیتی این مذاکره در دوره اول ریاست جمهوری ترامپ نباشد) به طور جدی وارد مذاکره شود. این سیاست راهبردی ایران می تواند یک توازن قوا را در بین قدرت های رقیب ایجاد کرده و هم زمان منافع ملی ایران، تمامیت سرزمینی و استقلال آن را نیز حفظ کند. از طرفی دیگر این سیاست می تواند قدرت منطقه ایران را به شکلی محدود تضمین کند. اما همچنان ایران در حوزه ژئواستراتژیک انقباضی و محدوده شده تاریخ معاصر خود خواهد ماند.

اما اگر کشورهای محور طرفدار جهان چند قطبی با اراده سیاسی بتوانند به طور استراتژیک از ایران در تمام ابعاد حمایت کنند، بدون شک جهان چند قطبی بوجود خواهد آمد و قدرت منطقه ای ایران با نگاهی فراتر از منطقه شکل خواهد گرفت، و این عمق ژئواستراتژیک ایران را نسبت به رقیبان منطقه ای گسترش خواهد داد. این قدرت منطقه ای ایران با نگاه به سیاست های استراتژیک جغرافیا محور فراتر از منطقه، در صورت موفقیت و با حمایت محور شرقی می تواند فشار نیروی غربی به حوزه ژئواستراتژیک شرق را مهار کرده و آن را به عقب براند. این موفقیت می تواند محور شرق را بر راه های مهم تجارت خشکی به دریا و برعکس، منابع انرژی عظیم، تسلط بر حوزه های ژئواستراتژیک اقیانوس آرام (شرق اقیانوس آرام)، هند، خشکی اوراسیا و تا اندازه ای از طریق دریای مدیترانه (شاخک ژئواستراتژیک منطقه خاورمیانه در قسمت غربی آن و خط شمالی آفریقا و در امتداد دریای مدیترانه است و قسمت شرقی آن نیز در غرب اقیانوس هند می باشد) و در جنوب اروپا و نزدیک به حوزه ژئواستراتژیک اقیانوس اطلس مسلط کند. بنابراین موفقیت استراتژی های جغرافیا محور ایران باعث تثبیت نسبی ژئوپلیتیک منطقه جنوب و جنوب غرب آسیا، آسیای مرکزی و قفقاز به نفع محور شرقی خواهد شد، و اتصال این مناطق استراتژیک ژئوپلیتیکی به شمال آفریقا، کمربند امنیت را در جنوب اروپا بوجود خواهد آورد. اما در صورت عدم موفقیت استراتژی های جغرافیا محور ایران، عکس این موضوع به وقوع خواهد پیوست و ایالات متحده با تسلط نسبی بر این حوزه، تنگنای ژئواستراتژیک واقعی را بر محور شرقی تحمیل کرده و قدرت های آن را به حفره های امنیتی تبدیل می کند.

ایالات متحده این استراتژی های جغرافیایی را با کمک نیروی نظامی هم پیمان (اسرائیل) خود و با کمک مالی کشورهای حوزه خلیج فارس دنبال خواهد کرد. این کشور در صورت موفقیت ژئواستراتژیک در این منطقه، امنیت نظامی آن را به اسرائیل و نیز هزینه اقتصادی آن را به کشورهای ثروتمند عربی به نیابت از خود خواهد سپرد، و در یک دوره زمانی محاسبه شده امپراتوری خود را جهان شمول خواهد کرد. این در حالی است که ایران در این منطقه استراتژیک جغرافیا محور، خود به تنهایی فاقد (در صورت عدم حمایت قدرت های طرفدار جهان چند قطبی) توانایی نظامی و اقتصادی موثر برای مهار قدرت های منطقه طرفدار جهان تک قطبی است، و اصولاً هم پیمان قدرتمند اقتصادی و نظامی منطقه ای (ترکیه و قطر در حالت بلا تکلیفی ژئوپلیتیکی قرار دارند) موثری نیز ندارد. بنابراین ایران در کوتاه مدت مقاومت خواهد کرد، اما این مقاومت در دوره زمانی محدود شکننده خواهد بود و در صورت شکست، دومینوی آن به دیگر مناطق ژئوپلیتیکی (جنوب و جنوب غرب آسیا، آسیای مرکزی و قفقاز) تسری پیدا خواهد کرد. در صورت موفقیت استراتژی های سیاسی جغرافیا محور ایالات متحده، این کشور بر حوزه ژئواستراتژی اقیانوس هند و خشکی اوراسیا مسلط خواهد شد و منطقه ژئوپلیتیک خاورمیانه که زیر مجموعه حوزه ژئواستراتژیک (دریایی) اقیانوس هند می باشد تحت نظارت آن قرار خواهد گرفت و منطقه ژئوپلیتیکی دریای مدیترانه در حوزه سیاسی ایالات متحده و در کنترل آن خواهد بود، و امنیت اروپا به این کشور وابسته خواهد شد و استقلال سیاسی اروپا کم شده و این اتحادیه در تنگنای ژئوپلیتیکی قرار خواهد گرفت. بنابراین بر اساس عوامل و عناصر جغرافیایی برشمرده و تاثیرگذار در ژئوپلیتیک، محور شرقی در یک انتخاب و

تصمیم سرنوشت ساز بر بستر جغرافیای تاریخی تعیین کننده ژئواستراتژی جهانی قرار دارد.

